

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه‌ی قبل، احادیث، روایات و آیات زیادی را برایتان خواندیم که نشان‌دهنده‌ی شدت مهلک بودن عجب بود. همین‌جا حدیثی را که اشاره کردم می‌خواهم از علی‌بن موسی الرضا علیه السلام بخوانم؛ برایتان بخوانم؛ سپس وارد معالجه‌ی بیماری عجب شویم و ببینیم منشأ آن چیست و چگونه باید معالجه‌اش کرد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

ده خصلت که نشان‌دهنده‌ی کمال عقل در انسان مسلمان است

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند: «لَا يَمُّ عَقْلٌ اِمْرِيٍّ مُسْلِمٍ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ» عقل انسان مسلمان به مرحله‌ی کمال نمی‌رسد، مگر اینکه ده خصلت و خصوصیت در او وجود داشته باشد. آن ده خصوصیت که در انسان مسلمان نشان‌دهنده‌ی کمال عقل است؛ چیست؟ «الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ» انسانی است که همه امید به خیررسانی او دارند؛ او را فرد خیری می‌دانند و به چشم خیر به او نگاه می‌کنند. این اولین خصوصیت، که انسان به‌گونه‌ای باشد که مردم به او امید خیر ببندند؛ اگر مشکلی دارند، امید داشته باشند که او کمکشان کند و اگر نیازی دارند، امید داشته باشند که او نیاز آنها را برطرف کند. با اینها خودمان را محک بزنیم؛ در خلوت دل خودمان ببینیم به‌راستی این‌گونه هستیم یا نه؟ و آن وقت ببینیم با محکی که علی‌بن موسی الرضا علیه السلام دستان دادند، آیا می‌توانیم خودمان را انسانی کامل‌العقل و دارای کمال عقلانی بدانیم یا خیر؟

«وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ» دومین خصوصیت که نشان‌دهنده‌ی کمال عقل است، این است که هیچ کس از او نگرانی ندارد؛ همه خودشان را از شرّ او در امان می‌بینند و می‌دانند که او شرّسان نیست.

سومین خصوصیت: «يَسْتَكْبِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ» اگر کسی کار خوب کوچکی انجام دهد، او آن را خیلی بزرگ می‌شمارد. اگر کسی محبتی در حقّ او کند؛ کمکی به او نماید؛ هدیه‌ی کوچکی برای او بیاورد و کار کوچکی انجام دهد؛ او این کار کوچک را خیلی بزرگ می‌شمارد؛ برایش خیلی ارزش قائل است؛ خیلی درصدد تشکر، سپاسگزاری و تلافی بر می‌آید.

«وَيَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ» اما اگر خودش بزرگترین کارهای خیر را انجام دهد، آنها را کم می‌شمارد و می‌گوید: اینها چیزی نبود؛ من شرمندهام از کاری که کردم (خودتان می‌توانید بین این ویژگی‌ها با بحث عجب ارتباط برقرار کنید). کار خیر کوچک دیگران را بزرگ می‌شمارد؛ اما کار خیر بزرگ خودش را بسیار کوچک و غیرقابل‌اعتنا تلقی می‌کند.

«لَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَيْهِ» از اینکه افراد نیازهای خودشان را از او درخواست کنند، خسته نمی‌شود؛ کسل نمی‌گردد و فرار نمی‌کند؛ که بس است دیگر؛ یک‌طور دربروم؛ هرکس به من می‌رسد، مشکلی به من می‌گوید. اصلاً ملول نمی‌شود. در جملات اباعبدالله‌الحسین عليه السلام هم که برایتان عرض کرده‌ایم، حضرت فرمودند: حوائج مردم که به سوی شما می‌آید، از نعمت‌های الهی است. در برابر این نعمت‌ها ابراز ملالت و خستگی نکنید؛ چراکه این نعمت برمی‌گردد و نعمت می‌شود. این نعمت از سوی شما به سمت دیگری می‌رود و دیگری از آن نعمت بهره‌مند می‌شود؛ درحالی‌که خدا اول این نعمت را

برای شما فرستاد. پس در برابر طرح خواسته‌ها و مشکلاتی که دیگران نزد تو می‌آورند، ابراز ملالت نکن.^۱ اینجا هم حضرت رضا علیه السلام فرمودند: از اینکه دیگران نزد او می‌آیند و حاجت‌های خود را از او مطالبه و درخواست می‌کنند؛ مشکلاتشان را در میان می‌گذارند و نیازهای خودشان را عرضه می‌کنند؛ اصلاً خسته نمی‌شود و ابراز ملالت نمی‌کند.

«وَلَا يَمَلُّ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ ذَهْرِهِ» و در طول عمر خود هرگز از طلب علم و دانایی و تلاش برای پی‌بردن و دستیابی به آگاهی و دانایی بیشتر، خسته نمی‌شود. نمی‌گوید: ما فارغ‌التحصیل شده‌ایم؛ بس است! سَنَمَانْ به قدری بالا آمده که علم‌آموزی از ما گذشته است؛ آن برای دوران جوانی و شادابی است. در طول عمر خود هرگز از علم‌آموزی خسته و ملول نمی‌شود. هر جا احساس می‌کند حقیقت بلند یا آموزه‌ی سازنده‌ای عرضه می‌شود، به آن سمت می‌شتابد؛ برای اینکه یاد بگیرد و به دانایی‌های خود بیفزاید.

«الْفَقْرُ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى» اگر با رفتن راه خدا، فقر گریبانگیر او شد؛ دید اگر راه خدا را برود؛ فرمان خدا را ببرد؛ حلال و حرام را مراعات کند و رضایت الهی را در نظر بگیرد؛ ثروت‌های انبوه به‌دستش نمی‌آید و فقیر می‌شود؛ این فقری که با رفتن راه خدا برایش پیش می‌آید؛ برای او محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از ثروت سرشار است.

«وَالذُّلُّ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ فِي عَدُوِّهِ» اگر راه خدا را رفت؛ حرف حق را زد و چیزی را که خدا راضی بود، گفت و در پی آن، همه او را مذمت کردند؛ طرد نمودند؛ به او تهمت زدند؛ او را خوار کردند؛ جایگاه‌های اجتماعی‌اش را از او گرفتند؛ سِمَت‌هایش را از او ستاندند؛ او

۱. مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۲۱.

را مورد توهین قرار دادند و از بلندگوهای مختلفی که در اختیارشان بود، برای تخریب شخصیت او و خوار کردن و ذلیل کردن او استفاده کردند، او که از رهگذر عمل به رضایت الهی چنین شرایطی برایش پیش آمده است، این شرایط خواری در راه رضایت خدا را به مراتب از عزت به دست آمده از رهگذر جلب رضایت دشمنان خدا بیشتر دوست می‌دارد. او می‌داند که اگر بروم چاپلوسی فلان مقام را کنم؛ مدّاحی فلان شخصیت را کنم؛ خیلی برای من نافع است؛ شغل‌ها و جایگاه‌های اجتماعی بلند به من می‌دهند؛ فردا مرا خطیب نماز جمعه می‌کنند؛ پس فردا مرا سخنران فلان برنامه‌ی تلویزیونی می‌کنند؛ خیلی به من موقعیت می‌دهند؛ خیلی شرایط مطلوبی برایش فراهم می‌شود؛ اما می‌داند راهی را می‌رود که رضایت دشمن خدا، شیطان و نفس در آن است؛ نه رضایت خدا. راه عزت به دست آوردن بین اهل دنیا و راه چاپلوسی، تملّق، سرسپردگی و وابستگی به جناح‌ها و شخصیت‌ها را برای رسیدن به موقعیت‌های بلند، بلد است. فکر نکنید او بلد نیست؛ اما او خواری ناشی از رفتن راه خدا را به مراتب بیشتر دوست می‌دارد؛ تا عزت، محبوبیت و مشهوریت از رهگذر جلب رضایت دشمنان خدا.

«وَ الْخُمُولُ أَشْهَىٰ إِلَيْهِ مِنَ الشُّهُرَةِ» حضرت رضا علیه السلام فرمودند: شاخص دیگری که نشان‌دهنده‌ی تمامیت عقل است، این است که گمنامی نزد او دوست‌داشتنی‌تر، اشتهابرانگیزتر، خواستنی‌تر و لذیذتر از شهرت است. او طالب شهرت نیست. گمنامی و خلوت خود با خدا را به مراتب بیشتر از شناخته شدن در جامعه و پیدا کردن طرفداران، هواداران و امثال اینها می‌داند.

برای اولیای خدا اصل، مخفی بودن است. در حدیث قدسی است که خدای متعال فرمود:

«أُولِيَاءِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي»^۲ اولیای من، تحت قبه‌های من هستند؛ غیر از من کسی آنها را نمی‌شناسد. اصل در اولیای خدا، ناشناخته بودن است؛ مگر اینکه خدا مأموریتی الهی به یکی از اولیای خود واگذار کند و در حدّ لازم برای انجام آن مأموریت، آن ولیّ خدا، خود را بشناساند؛ مثل پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام. در آنجا امر می‌شود: «فَاُضْغِ بِمَا تُؤْمَرُ»^۳ امر می‌شود که اکنون خودت را بشناسان؛ و الاً اصل بر مخفی بودن و ناشناخته شدن است. فرمودند: کسی که تمامیت عقل را دارد، ناشناس بودن برایش لذت‌بخش‌تر از شهرت داشتن است.

این نه خصوصیت بود؛ منتهی حضرت فرموده بودند ده خصوصیت.

«ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْعَاشِرَةِ وَ مَا الْعَاشِرَةُ» سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: اما دهمی و چه دهمی‌یی! «قِيلَ لَهُ مَا هِيَ؟» خدمت حضرت عرض کردند: آن دهمی چیست؟ حضرت مخصوصاً توقف کردند تا نهایت توجه حضار را جلب کنند؛ و الاً می‌توانستند دهمی را هم در ادامه‌ی نه‌تای قبل بگویند. این یک تکنیک برای جلب توجه حضار است؛ که فرمودند: اما دهمی و چه دهمی‌یی! عرض کردند: یا بن رسول الله ﷺ! آن دهمی چیست که نشان‌دهنده‌ی کمال عقل است؟ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْعَاشِرَةِ لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَتَقِنُ» فرمودند: دهمین خصوصیت این است که این انسان مسلمان احدی را نمی‌بیند، مگر اینکه می‌گوید: او از من بهتر، با تقواتر و

۲. سیدحیدر عاملی، اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقة، ص ۱۷۹ و عزالدین محمود بن علی کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص

۳۸۷ و شیخ نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۱۳۷.

۳. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۴.

پرهیزکارتر است و همه را بهتر از خودش می‌داند. این درست نقطه‌ی مقابل عجبی است که برایتان گفتم همه را پایین و خود را گل سرسبد می‌داند. حضرت فرمودند: این ده خصوصیت. سپس برای توضیح دهمی فرمودند: «إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ» انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند. «رَجُلٌ خَيْرٌ مِنْهُ وَ آتَقَى» (اشخاصی که این فرد با آنها برخورد می‌کند؛ یا افرادی هستند که به‌راستی از او بهتر و باتقواترند؛ و برتری آنها مشهود و معلوم است. «وَ رَجُلٌ شَرٌّ مِنْهُ وَ آذَنِي» گروه دیگری هم که با آنها برخورد می‌کند، ظاهرشان نشان می‌دهد از او بدتر و پست‌ترند. پس این فرد ممکن است با دو گروه انسان برخورد کند. «فَإِذَا لَقِيَ الْآدِي شَرٌّ مِنْهُ وَ آذَنِي قَالَ لَعَلَّ خَيْرٌ هَذَا بَاطِنٌ وَ هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ خَيْرِي ظَاهِرٌ وَ هُوَ شَرٌّ لِي» حضرت رضاعالی فرمودند: هنگامی که این فرد با کسی که از خودش بدتر، پست‌تر و پایین‌تر است، برخورد می‌کند؛ می‌گوید: چه بسا که خیر این انسان در باطنش است و باطن او خیلی بهتر از من است و اینکه باطن کسی خیلی بهتر از ظاهرش باشد، خیلی خوب است؛ پس این برای او خیر است؛ اما من خیرم ظاهر است؛ ظاهر مسلمانی دارم؛ نمازی می‌خوانم؛ روزه‌ای می‌گیرم و حرف‌های دینی می‌زنم. قیافه‌ی ظاهری‌ام مسلمان است؛ ولی چه بسا باطنم به این خوبی نباشد و این که ظاهرم بهتر از باطنم است، برای من شر است. پس وقتی با کسی که بدتر از خودش است، برخورد می‌کند، این‌گونه با خود حرف می‌زند، می‌گوید: ولو ظاهر او مثلاً خیلی مذهبی، حزب‌اللّهی و پذیرفتنی نیست؛ اما چه بسا باطنش از من خیلی بهتر باشد. من یک ظاهری، ریشی، تسبیحی و قیافه‌ی مذهبی‌یی دارم؛ خدا می‌داند چه بسا در دل آن شخص نورانیتی وجود داشته باشد که من یک ذره از آن را هم ندارم. پس هنگامی که با بدتر از خودش برخورد می‌کند، با خود این را می‌گوید؛ لذا او را

بہتر از خودش می‌داند. «وَ إِذَا رَأَى الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَ اتَّقَى» و وقتی ہم با کسی برخورد می‌کند که ظاهر او به خوبی نشان می‌دهد که از خودش خیلی بہتر، باتقواتر و پرهیزکارتر است؛ در برابر فردی که کاملاً معلوم است که ظاہرش از او بہتر است، «تَوَاضَعَ لَهُ لِيَلْحَقَ بِهِ» تواضع و فروتنی می‌کند و افتادگی نشان می‌دهد؛ تا خود او ہم به خوبی‌های آن فرد ملحق شود؛ خودش ہم رشد کند و به خوبی‌هایی که آن فرد برتر دارد، نایل شود. «فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ عَلَا مَجْدُهُ وَ طَابَ خَيْرُهُ وَ حَسَنَ ذِكْرُهُ وَ سَادَ أَهْلَ زَمَانِهِ»^۴ حضرت رضا علیه السلام فرمودند: وقتی این فرد با انسان‌هایی که برخورد می‌کند، چه با افرادی که ظاہرشان نشان می‌دهد از او بدترند و چه با کسانی که ظاہرشان نشان می‌دهد از او بہترند، این‌گونه رفتار می‌کند؛ مجد و عظمتش بالا می‌رود و خیر و خوبی او از هر نقص و عیبی خالص می‌شود و یاد او نیک می‌شود؛ همه او را به نیکی یاد می‌کنند؛ در بین مردمان زمانه‌ی خودش سیادت و آقایی پیدا می‌کند و همه او را انسان والا و برجسته‌ای می‌دانند.

این حدیث را از علی بن موسی الرضا علیه السلام خواندم تا متوجّه شویم که نقطه‌ی مقابل عجب که خود را گل سرسبد پنداشتن در دستگاہ خدا و همه را حقیر و بد تلقی کردن است، چیست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۴. مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۳۶ و ابن شعبه‌ی حرانی، تحف العقول، ص ۴۴۳ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۲۶، ص ۲۸۲.